

لازم بیادآوری است که مسئله " تربیت " از ردیف مسائلی نیست که بدین سهولت در حیطه معلومات بشر وارد شده و با تسلط و احاطه کامل بتوان آنرا زیر نظر گرفته و یا به زبانی ساده قابل توجیه دانست زیرا ، عقل و فکر یا علم و فرهنگی محدود میخواهد درباره تغییرات و نوسانات نامحدود فکر و حال انسانی تصمیم بگیرد و اصولا آنچه مربوط به محیط زنده است بطور کلی تغییراتش برای همیشه در محدوده قوانین علوم تجربی و منطق ریاضی سیر نمیکند و پیچیدگی امر بیش از همه مربوط باین است که هر فعل و

بیادآوری  
مسئله  
تربیت

انفعال در محیط زنده سلولی پیش آید ( و همینطور در زمینه روح انسانی ) بمانند تغییرات فعل وانفعالات حساب شده قابل تعقیب در محیط غیر زنده و مادی مطلق نبوده و نمیتواند با موازین عقلی و منطق ریاضی قابل پیشبینی و تعقیب ( بهمان ترتیب قابل پیشگیری و کنترل ) گردد و چنانکه در متن بحث خود اشاره خواهیم کرد پیچیدگی مسئله " تربیت " بحدی است که هرگز تعریف و توجیه و یا هیچ الگوئی را ( که در مورد یا موارد متعددی قابل قبول در عمل باشد ) نمیتوان برای تمام موارد دیگر تعمیم داد ، بلکه هر موردی نسبت بخود دارای موقعیتی است اختصاصی و بلکه انحصاری یا استثنائی ، هرچند که از بعضی جهات وجه تشابهی در بین باشد و لذا باید دانست که توفیق در امر " تربیت " موکول میشود بحصول علم و اطلاع و آگاهی کامل در تمام جهات تغییرات روحی و فکری انسان و سرورکار پیدا کردن با همه چیز و همه پدیدم های درونی و بیرونی که در تغییرات روحی و فکری و امیال و کوششها نقشی برعهده دارند و این از فرهنگ نامحدود بزمان و مکان بشری هرگز ساخته نبوده و محتاج فرهنگ گستردهای است که اختصاص بمکاتب آسمانی دارد و بموقع مورد بحث قرار خواهد گرفت .

در پیچیدگی مسئله " تربیت " و محدودیت امکانات فرهنگ بشر در این مورد اظهار نظرهای گوناگونی از طرف متفکرین و فلاسفه

صورت گرفته است که از نظر آگاهی بواقعیت امر بذکر یک مثال از قول " کانت " اکتفا میکنیم ، وی میگوید :

" تربیت " بزرگترین و سختترین مسئلهای است که بانسان داده میشود زیرا وی برای حل کردن هر مسئلهای محتاج بمعلوماتی است و حل مسئله " تربیت " نیاز بمعلوماتی دارد که انسان فاقد آن است زیرا بصیرت انسان بسته به تربیت اوست و تربیت او هم بستگی به بصیرت او دارد .

برای تفهیم موضوع لازم است اشاره شود که بطور کلی دونوع محیط خودکار ظاهرا مستقل وجود دارد که یکی " سیستم ماشینی " و دیگری " سیستم حیاتی " است اما این دو سیستم اختلافات مهم اساسی در جهات مختلف باهم دارند که ما در برخی از تالیفات دیگر خود بطور اجمالی مورد بحث قرار داده و اختلافات مهم این دو سیستم فعال خودکار را بیان نموده ایم و یادآور شده ایم که هر عملی در سیستمهای ماشینی و سیستمهای حیاتی بعکس العملهای مشابهی منجر نشده ، بلکه واکنشهای سیستم ماشینی در برابر هر عامل ( یا دخالت عوامل خارجی گوناگون ) عبارتست از یک عکس - العمل ساده قابل کنترل و قابل پیشبینی درحالیکه در محیطهای حیاتی همواره هر عملی ممکنست بیک سلسله عکس العملهای پیچیده غیر قابل کنترل و پیشبینی نشدهای

منتهی گردد، وقتی بین سیستم ماشینی و سیستم حیاتی در مورد ایجاد عکس‌العملها اینقدر اختلاف اساسی وجود داشته باشد که در یکی بسیار ساده و سطحی و بادایره محدود و در دیگری (محیط زنده) بسیار پیچیده و عمیق و با دایره نامحدود، اینک در مقام قیاس یادآور میشویم که: پیچیدگی مسائل محیط‌زنده نسبت به غیر زنده (سیستم ماشینی) هر قدر بیشتر باشد پیچیدگی مسائل فکری و روحی (موجودیت معنوی) نسبت به محیط زنده سلولی (پیکرمادی) به مراتب بیشتر از آن است، زیرا عکس‌العمل‌های روانی (پسیکولوژیکی) نسبت به عکس‌العملهای حیاتی (بیولوژیکی) مراتب ظریفتر و دقیقتر و همچنین پیچیده‌تر و سریع‌التاثیرتر بوده و غیر قابل کنترل هستند، بدین جهت از لحاظ سرعت و سهولت تغییر حال و تحول احوال بهیچوجه باهمدیگر قابل قیاس نتوانند بود.

بنابراین وقتی دانش محدود بشر نمیتواند با تسلط کامل در محیط زنده سلولی بدلخواه و بمصلحت، دخل و تصرفی نموده و مطابق خواسته و مقتضیات حیاتی خود تغییرات محیط داخلی آنرا مهار نماید، چگونه میتواند در زمینه روحی و فکری انسانها که از لحاظ سرعت انتقال و تحول حال و حساسیت و ظرافت و دقت قابل مقایسه با آن نیست، به دلخواه و موافق مصلحت و حکمت، تغییر و

تحولی در جهت مثبت بوجود آورد که هم برای تمام مدت عمر ثبات و دوام داشته باشد و هم آثار کیفی آن بعمل منتهی و منتقل گردد؟ و یک معلم و مربی ولو دلسوز و مهربان بتمام معنی هم باشد چگونه میتواند در روح متعلم چنان تحول عظیم و شایان توجه را در جهت خیر و صلاح بوجود آورد که آثار حسن-اش تا پایان عمر ادامه یافته و در عمل منجر بخیر گردد؟ یعنی چگونه میخواهد او را تربیت کند درحالیکه علاوه بر عدم ثبات حال روحی، دخالت و اعمال نفوذهای مداوم عوامل محرک و موثر مختلفی بمنشاء موروثی و غریزی و اکتسابی و نقش عمیق و نافذ آنها انواع تمایلات و امیال و کششهای درونی و بیرونی را تغییر جهت داده و آن اعتدال خلفی را برهم خواهد زد.

در پیچیدگی امر تربیت همین بس که بدانیم چه بسیاری از دانایان و دانشمندان و مشاهیر و نوابغ و حتی حضرات انبیاء و شخصیت‌های آسمانی که قادر بتربیت اولاد خود نشدند و یادر امر تربیت و هدایت آنان تا بسرحد کمال مطلوب موفقیتی حاصل ننموده و در نتیجه بگواهی آیات قرآن از نسل آنان نیز اولاد گمراه برجای ماند که در قرآن از اولاد حضرت نوح و همچنین از نسل حضرت ابراهیم و غیره صراحتاً نام برده شده است، بنابراین معلوم میگردد که تربیت بمفهوم واقعی را تنها جنبه هدایت ظاهر شرط نیست بلکه در اصل محتاج یک لطف و

عنایت خاص باطنی بوده و امری است خدائی و بی آن تلاش و کوشش هیچ مربی بجائی نرسد ، چرا که خداوند خود در اصل مربی عالمیان است که موضوع " رب " در ادیان نیز بهمین لحاظ عنوان شده است وحتسی انبیاء و شخصیت‌های آسمانی نیز افرادی خود ساخته نبوده و از منبع فیض لایزال رب - العالمین سیراب شده و خود را مدیون الطاف ربانی میدانند تا مدیون آثار حسن تربیت پدر و مادر یا معلم و مربی ظاهری و یا یک شخصیت خودساخته دیگری ، و واضح است که بدون چنان توفیقی تلاش و کوشش مربی ظاهری ارج و ارزش و اثر و نتیجه‌ای در بر - نخواهد داشت حتی در خود مکتب دین ، چنانکه دشمنان حضرت انبیاء و حضرات ائمه اطهار علیهم‌السلام در عصر خود ، آن حضرات را دیدند و مشمول عنایت از جهت تربیت و هدایت شدند ، اما بخاطر اعمال و افکار ناموزون و ناسپاسی در قبال نعمت هدایت ، و انکار حق و اصرار در کفر و تعصب بر باطل ، از رحمت نامتناهی حق محروم ماندند ، و تلاش شبانه روزی انبیاء و شخصیت‌های آسمانی دیگر در تربیت و هدایت آنان به نتیجه‌ای نرسید ، باستناد آیات قرآنی مدت ۹۵۰ سال تبلیغ و ارشاد و تربیت حضرت نوع (ع) از محدوده معدودی انسانها تجاوز نکرد ، و عاطفه و محبت خویشی توأم با انسان دوستی مطلق حضرت محمد (ص) و نه دعا و شفاعت‌شان در حق

گروهی از دشمنان سرسخت اسلام که از اقوام نزدیک یا دور خود آنحضرت نیز بودند در مورد آنها مفید واقع نشد ( از قبیل ابولهب و جعفر کذاب و . . . ) ولی البته این بدان معنی نیست که در امر " تربیت " مهارت و صلاحیت یا تلاش و کوشش مربی هیچ نقشی نداشته و موضوع جنبه جبر مطلق دارد ، بلکه بیانگر این حقیقت و واقعیت بزرگ است که در امر تربیت و هدایت ( آنچنانکه در فرهنگ



بشر بصور می‌رود ) مربی واقعی علاوه بر وظائف اختصاصی خود در تربیت ظاهر ، از جنبه‌های یوفیقات باطنی امر نباید غفلت ورزد بدانسان که هر پدر یا مادر مهربانی علاقمند است اولاد خود را خوب تربیت و هدایت نماید ، اما معلوم نیست در این آمال و آرزوهای قلبی یا در تلاش و کوشش خود ناچه حد موفق گردد ، زیرا در مراتب کمال

بقید در صفحه ۵۲

۱- اصل انسانیت :

از نظر قرآن ، انسان موجودی است بر-  
گزیده از طرف خداوند ، خلیفه الله  
و جانشین خدا در زمین ، نیمه ملکوتی و نیمه  
مادی ، دارای فطرتی خدا آشنا ، آزاد ،  
مستقل ، امانتدار خدا و مسئول خویشتن و  
جهان ، مسلط بر طبیعت و زمین و آسمان ،  
ملهم به خیر و شر ، وجودش از ضعف و  
نابوایی آغاز میشود و به سوی قوت و کمال سیر  
میکند و بالا میرود ، جز در بارگاه الهی و جز  
با یاد او آرام نمیگیرد ، موجودی است تغییر  
پذیر ، ظرفیت علمی و عملیش نا محدود  
است از شرافت و کرامتی ذاتی برخوردار است  
احیانا انگیزه‌هایش هیچگونه رنگ مادی و  
طبیعی ندارد حق بهره گیری مشروع از  
نعمتهای خدا به او داده شده است ولی در  
برابر خدای خودش وظیفه دار است .

# اصول فلسفی آموزش و پرورش اسلامی و تعریف مشخصات یک انسان با ایمان

۲- اصل خدائی بودن روح :

انسان ترکیبی از جسم و جان است ، جسم خاکی و مادی و روح انسان خدائی است و از جسم جدا نیست و بسوی خدا باز میگردد ، انسان از لحاظ جسمی با دیگر حیوانات مشترک ولی از لحاظ روح از حیوانات متمایز است .

۳- اصل حسن فطرت :

انسان فطرنا پاک و معصوم است و همه کمالات را بالقوه دارد و باید آنها را بسه فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد .

۴- اصل ایمان :

شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد ایمان است ، از ایمان تقوی ، عمل صالح ، مجاهدت در راه خدا برمیخیزد و بوسیله ایمان است که علم از صورت یک ابزار ناروا در دست نفس اماره خارج میشود و به صورت یک ابزار مفید در میآید ، انسان منهای ایمان ستمگر و نادان است ، نسبت به پروردگارش ناسپاس است ، اگر خود را مستغنی ببیند طغیان میکند ، او عجول و شتابگر است ، فقط در حالت سختی خدا را یاد میکند ، تنگ چشم و ممسک است ، مجادله گرتترین مخلوق است ، حریص است اگر بدی به او رسد جزع میکند و اگر نعمت به او رسد بخل میکند ، انسان فاقد ایمان و جدا از خدا انسان واقعی نیست .

۵- اصل آزادی و مسئولیت :

انسان شخصیتی مستقل و آزاد دارد ، رسالت و مسئولیت دارد ، با ابتکار خود زمین را آباد میکند و به میل خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را برمگزیند ، از وجدان اخلاقی برخوردار است و بحکم فطرت زشت و زیبا را درک میکند .

۶- اصل نیاز :

نیاز مادی انسان محدود ولی خواستههای او نامحدود است بهره چه برسد سیر نمیشود و آرام نمیگیرد مگر آنکه به ذات بی نهایت خدا بپیوندد ، اگر خدا را فراموش کرد از راه راست منحرف میشود یا طغیان میکند یا گمراه میشود .

۷- اصل تغییر پذیری :

انسان موجودی است تغییر پذیر دارای توانائی انتخاب ، معیارهائی لازم دارد که جهت خودش را درست به سمت خدا انتخاب کند .

انسان دارای دو چهره مادی و معنوی است ( جستجوی غذا وارضای غرایز نماینده چهره مادی انسان است و زیبانگری و تعالی خواهی تجلی چهره خدائی است ) .

وظیفه تعلیم و تربیت اینست که بعد اول را کنترل و بعد دوم را رهبری کند .

هدف غائی :

هدف غائی در تربیت اسلامی خدا است و حرکت بسوی خدا است .

مامیخواهیم جامعه‌ای بسازیم ( اُسوه )

انسانی و توحیدی ، متحرک در مسیر عدالت به سمت کمال مطلق ، با نیروی محرکسه رهبری که برگزیده الهی است .

انسان عضو این جامعه است و انسانیت صفت مشخصه اعضای متشکله آن است .

بدن یک انسان نمونه‌ی بارزی است از یک جامعه توحیدی ، تمام اندام‌ها و اعضای آن تحت یک نظام واحد که هویت او را تبیین میکند بحرکت و کار مشغولند و غذا و هوا چون نیروی محرکه بطور عادلانه بین آنها توزیع میشود و اگر به اندامی بیشتر یا کمتر از حد نیاز غذا برسد بدن از حالت توحیدی خارج و نظام آن از هم میپاشد .

جامعه یک پدیده است و هر پدیده در جهان آفرینش تابع ۵ اصل است که آنها را اصول الهی حاکم بر طبیعت مینامیم .

اصل اول : هر پدیده در حالت طبیعی مجموعه‌ای متشکل از اعضاء و اجزاء متفاوت است اما تحت یک هویت واحد (اصل توحید)

اصل دوم : هر پدیده نظام یافته در تکوین و موجودیت خود دائما در حال شناوری و حرکت است ( اصل بعثت ) .

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ( آنچه که در زمین و آسمان است متحرک و در حال شناوری و حرکت تکوینی است بسمت کمال مطلق

اصل سوم : حرکت در پدیده معلول میل ترکیب پذیری اجزاء متشکل آنست و این خود نیز معلول یک نیروی محرکه است که او را در یک جهت بحرکت وامیدارد .




اصل چهارم : هر پدیده در حرکت تکوینی خود مسیری دارد که بطور طبیعی مستقیم و در جهت کمال مطلق است

عدالت مسیری است که حرکت را بسوی کمال مطلق ( خدا ) ممکن میسازد و در هر مرحله از حرکت تعادل ، توازن و نسبت بین اجزاء را محفوظ میدارد و از انحراف و ضلالت جلوگیری میکند یعنی مسیری است که در آن تمام علائم راهنمایی بوضوح نصب شده است ، و این مسیر بسوی خدا کوچکترین فاصله را دارد و مستقیم است .

اصل پنجم : وقتی صحبت از حرکت است هدفی و معادی در کار است زیرا هر پدیده در حرکت تکوینی خود مراحل را پشت سر میگذارد هر مرحله معادی است برای مرحله قبل

پس هر پدیده مجموعه ایست با هویت واحد متحرک بسوی کمال مطلق با نیروی محرکه و میل ترکیب پذیری در مسیر عدالت با معادی که از پیش محقق است .  
جهان آفرینش نیز در مقیاس کلی یک پدیده است و اصول ۵ گانه فوق حاکم بر آنست .

بدن انسان یک پدیده است و تابع اصول ۵ گانه است و بهترین مثال از یک جامعه توحیدی است ، یک جامعه توحیدی ( که هدف غائی انسان رسیدن به آنست ) نیز تابع ۵ اصل فوق است :  
مجموعه‌ای از انسانها ، متحرک ، با میل



ترکیب شونده و نیروی محرکه امامت ، در مسیر عدالت ، بسمت کمال مطلق ، وقتی که طاغوت عضوی عصیان زده از درون جامعه برمیخیزد و جلوی حرکت آنرا میگیرد و یا از مسیر مستقیم منحرفش میسازد ، بازگرداندن آن به مسیر الله ، مجاهدت بسیار میخواهد در این میان گروهی مغضوب میشوند گروهی ( ضالین ) گمراه میگردند و گروهی نیز در راه خدا شهید میشوند .

صالحین نیز خادمین مسیر الله‌اند که راه را برای حرکت انسانها هموار میسازند .



# تنظیم خانواده

اینطاب آن  
با تعزیه مادر و کودک



امروز عقایدی که در گذشته راجع بداشتن  
تعداد فرزندان زیاد معمول بود ، مردود  
شناخته شده است مردم در گذشته بعلل زیر  
میخواستند فرزندان بیشتری داشته باشند :

- ۱- قدرت و دوام خانواده
- ۲- نیروی انسانی بیشتر برای کار و درآمد
- ۳- سرپرستی والدین بهنگام پیری یا  
درماندگی
- ۴- بدست آوردن ثروت از طریق خانواده  
عروس یا داماد
- ۵- جمعیت بیشتر برای داشتن کشور

نیرومندتر

همانطوریکه میدانیم سابقا همیشه تلفات

و اقتصادی مواجهه با مشکلاتی میشوند و نمی-  
توانند از مزایای زندگی بهره مند شوند در  
نتیجه رفاه و آسایش از آنان سلب میشود .

### ایجاد فواصل بین باروری و بدی تغذیه:

موضوع مهمی که در خانواده‌های پراولاد  
بچشم می‌خورد اینست که کودکان آنها با  
فاصله‌های کمی بدنیا می‌آیند این امر موجب  
بدی تغذیه نزد کودکان و مادران میشود گاهی  
دختران پس از اینکه برشد و تکامل بدنی  
خود برسند ازدواج میکنند در نتیجه ممکن  
است تا آخر عمر خود مبتلا به بدی تغذیه  
شوند ، حاملگیهای مکرر و شیردادن طولانی  
بدن آنها را روز بروز ضعیف‌تر میکند و آنان  
گرفتار بیماریهای تغذیه از جمله کم خونی  
ناشی از آهن میشوند .

مادرانی که حاملگیهای پشت سرهم دارند  
کودکان آنها هنگام تولد وزن بدنشان کمتر  
از معمول بوده یعنی ذخیره غذایی در بدن  
اینگونه نوزادان خیلی کم خواهد بود در  
نتیجه خیلی برشد و نمو آینده آنان وارد  
خواهد آمد بهتر است فاصله بین تولد  
کودکان حداقل ۳ سال باشد زیرا اگر غیر از  
این باشد امکان زیادی هست که کودکان  
دچار بیماریهای ناشی از کمبود پروتئین و  
کالری شوند .

کودکان در خانواده‌ها زیاد بود و این نبودن  
بهداشت محیط و عدم مراعات بهداشت  
شخصی و واکسیناسیون و بالاخره خدمات  
درماتی و بهداشتی بوده است تقریباً میتوان  
گفت نصف کودکان قبل از اینکه بسن بلوغ  
برسند از بین می‌رفتند ولی با پیشرفت علوم  
و فنون بهداشتی و پزشکی تلفات کودکان به  
مراتب کمتر از گذشته شده است و طبیعتاً  
محاسباتی که بعمل آمده اگر ازدیاد جمعیت  
کشور ما با سرعت فعلی پیش برود پس از ۲۳  
سال جمعیت کشور دو برابر خواهد شد یعنی  
در حدود ۶۰ میلیون نفر .

دراکثر مناطق ازدیاد محصولات کشاورزی  
با ازدیاد جمعیت هیچ نوع هماهنگی  
و تناسبی ندارد ( این موضوع در اکثر کشورها  
صدق میکند ) حتی کشورهایی که تا مدتی  
قبل مازاد محصولات کشاورزی خود را صادر  
میکردند امروز ناچارند هرساله مقدار قابل  
ملاحظه‌ای مواد غذایی بکشورشان وارد کنند  
در اغلب نقاط دنیا محصولات پروتئینی  
نقصان پیدا کرده است ( مانند تخم مرغ  
شیر ، گوشت ، پنیر ) در نتیجه غذایی  
روزانه مردم از لحاظ تغذیه نا متعادل شده  
است و بیماریهای حاصل از سوء تغذیه افزایش  
یافته است .

یکی از نتایج ناگوار ازدیاد جمعیت اینست  
که با تمام کوششها و فداکاریهایی که وسیله  
دولتها بعمل می‌آید مردم از لحاظ اجتماعی

## تنظیم خانواده و نیازهای تغذیه :

از نظر تغذیه تنظیم خانواده ضروری است زیرا هم ایجاد فاصله بین کودکان مهم است و هم اینکه بطور غیر مستقیم رشد جمعیت نقصان مییابد .

تغییرات فکری که امروزه در جوامع بشری بوجود آمده و پیشرفتی که در وسائل جلوگیری از حاملگی حاصل شده است امکان اجرای تنظیم خانواده را در جوامع عملی ساخته است . روشهای جلوگیری از حاملگیهای نا-خواسته مانند استفاده از رشته پلاسیک (آبودی) و قرص تحول بزرگی در برنامههای تنظیم خانواده ایجاد کرده اند زیرا این وسائل ارزان و مورد قبول زنان است و بخصوص آنکه هیچگونه ناراحتی در ارتباط جنسی ایجاد نمیکند .

اکنون در اغلب ممالک برنامه تنظیم خانواده بخوبی پیشرفت میکند و این برنامه در سیاستهای حکومتی آنان گنجانیده شده است .

ولی مناسبانه مناطقی هستند که هنوز بظرات ازدیاد جمعیت آگاهی کافی ندارند و تصور میکنند اگر محصولات غذایی خود را بیشتر کنند و پیشرفتهائی در تکنولوژی بدست آورند خواهند توانست که رفاه و آسایش بیشتری برای مردم خود فراهم کنند در صورتیکه این کار با سرعت ازدیاد جمعیت امکان نخواهد داشت ، در واقع تمام این اقدامات وقتی موثر و مفید واقع خواهد شد که نوام با برنامههای تنظیم خانواده باشد .



بهداشت و تنظیم خانواده برای سلامت  
ورفاه کودکان :

سلامت کودک جدا از سلامت مادر نیست  
بعبارت دیگر تندرستی کودک بستگی کامل  
به تندرستی مادر دارد ، بنابراین حفظ و  
نامین سلامت کودک که نسل آینده ما خواهد  
بود ناچاریم از مادران به هنگام بارداری  
نهایت درجه مواظبت کنیم اگر مادری در  
زمان بارداری ضعیف و نحیف باشد طفل او  
در دوره جنینی و در وقت تولد ضعیف خواهد  
بود ، علاوه مادر ضعیف قادر نیست از  
نوزاد و طفل خود نگهداری کند و اگر زمان و  
فاصله بین بارداری های مادر کم باشد مادر  
بمراتب ضعیف تر شده و خیلی مشکل میتواند  
آطوریکه شایسته است از کودکان خود  
مواظبت کند . بقیه در شماره آینده

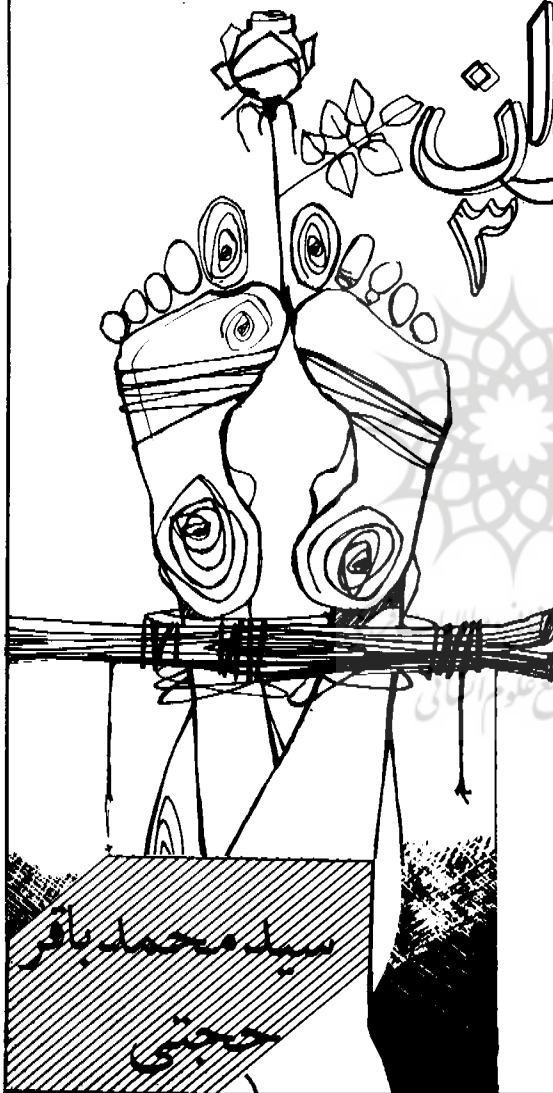


# شرایط و کارائی تنبیه در تربیت اخلاقی

## کودک و جوان نوجوان

انواع تنبیه :

در مسئله نهی از منکر و منع از کارهای زشت ، باید کسی که این وظیفه را بعهده میگیرد از درون و باطن خود از اعمال زشت گریزان و متنفر باشد ، لذا یکمربی و پرورشکار ، لازم است خود نیز باطنا از اعمال زشت منزجر و گریزان باشد . این حالت درونی در مرحله بعدی بوسیله زبان تنبیه لسانی تظاهر و تجلی میکند . اگر از تنبیه لسانی نتیجهای عائد نگردد باید با سرپای وجود و تمام اندام خود نسبت به کار و رفتار منکر و زشت اظهار تنفر کند . پس اولین گام در تنبیه ، عبارت از همان هشدار لسانی است که از رفق و مدارا سیر خود را آغاز نموده ، و بتدریج در صورت عدم تاثیر بر شدت آن افزوده میشود تا بجائی که به تنبیه بدنی منجر میگردد .



سید محمد باقر

حجتی

و پریشان میزند ، و گفتار او عاری از تدبیر و اندیشه می باشد .

اقوام وحشی دوره های کهن در امر دفاع از خود و یا احیانا از دیگران ، انتقامجو بودند ، و صرفا برای تشفی قلب ، از خویشان دفاع میکردند ، ولی تعلیمات دینی انبیاء و نیز ضوابط مدنیت - که باید اساس صحیح وریشه و بن درست این مدنیت یا تمدن را در تعلیم دینی جستجو نمود - نمایلات فطری و غریزی جامعه انسانی را تعدیل و تلطیف نمود ، و اصولا مصالح فردی و اجتماعی را نصب العین خود قرار داده است . اینگونه تعلیم ایجاب میکند که انسان به هنگام بروز غضب و انگیزه های آن خویشان دار بوده ، و اصولا با مواجه شدن با انگیزه های غرائز و تمایلات ، ضبط نفس نموده و در برابر آنها خاضع نگردد ، بلکه رفتار خود را در سایه تدبیر عقل و تعالیم اخلاقی دین محدود و منظم کند .

ولی انسان غالبا درشتون گونه گون زندگی فاقد حکمت و بصیرت است ، و اکثر بدافع عامیانه و سطحی و عاری از تدبیر می پردازد ، و بویژه هنگام غضب ، رفتاری معقول و حساب شده ای ندارد .

بشر وقتی میتواند در مسیر کمالات گام بردارد و یا دیگران را در این رهگذر بیاورد که دارای اقتداری بر تعدیل و ضبط گرایشهای نفسانی خویش گردد ، چنانکه در جمله ( وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَاقِبِينَ عَنِ النَّاسِ ) :

اگر ماهدف درونی و حالات روانی تنبیه کننده را در نظر بگیریم می بینیم که این کار ممکن است به چهار صورت و چهار نوع انجام گیرد : ۱- تنبیه انتقامی ۲- تنبیه باز - دارنده یا تنبیه به منظور منع و نهی کودک از ارتکاب خلاف ۳- تنبیه بمنظور اندرز دیگران و عبرت آموزی ناظران تنبیه ۴- تنبیه اصلاحی .

### تنبیه انتقامی :

مربانی که فاقد مال اندیشی و حزم و احتیاط هستند ، و همگام با غریزه غضب به تنبیه کودک دست می یازند ، غالبا سخت تحت تاثیر غضب قرار گرفته و بخاطر انتقام و تشفی قلب دست به تنبیه کودک میزنند بدیهی است که حس انتقام در انسان ، فطری است ، و این حس با غریزه غضب پیوند و خویشاوندی بسیار نزدیکی دارد که میتوان گفت : انتقام ، زاده غضب و محصول و بازده آن و یا با آن متحد است : انسان در صورت تجاوز بخود و یا دیگران دچار خشم میشود ، و میخواهد از خود و دیگران دفاع نماید ، و به هنگام شدت خشم میخواهد همه چیز را پیرامون خود را بدرد ، و درهم بکوبد ، و به هر چیزی هجوم و یورش کند . زیرا انگیزه اعمال و رفتار یک فرد خشمگین فاقد هرگونه سازمان عقلانی و بنیادی بخردانه است لذا دست به رفتاری ناهنجار

(مردمی که خشم خویش را فرو مینشانند و از مردم و دیگران در میگذرند) باین حقیقت در قرآن اشاره شده است که باید اخلاقاً مردم، خشم خویش را فرونشاندند و از برخی اعمال و رفتار دیگران چشم پوشی کنند چون اعمال غضب، ریشه بسیاری از گناهان خطرناک و مداخل و دالانی برای جرمهای بزرگ میباشد، و این نکته در طی احادیث بسیاری بازگو شده است.

وقتی کظم غیظ و عفو نسبت به بزرگسالان به عنوان یک ایده و مثل اعلای اخلاقی در تعالیم اسلام محسوب میشود به این نتیجه میرسیم که اعمال این خصیصه اخلاقی در مورد خردسالان بسیار بجا و بمورد خواهد بود، بنابراین اگر احیاناً برای تربیت

اخلاقی کودک و نوجوان، نیازی به تنبیه بدنی پیدا شد نباید در دائره تشفی و انتقام قرار گیرد.

پدران و مادران در تربیت فرزندان و نوه - نهالان و همچنین مربیان و معلمان حرفهای در پرورش خردسالان باید بسیار عاقلانه و با تدبیری سنجیده، از عوامل مختلف تربیتی بجای خویش و در مورد خود بهره برداری نمایند، و در این بهره‌گیری نباید سراسیمه و بی سند و بار باشند، بخصوص پدر که در استفاده از هرگونه وسائل تربیتی دارای اقتدار و اختیار زیادی است.

ماکارنکو در مورد آمریت از طریق اعمال زور مینویسد: این آمریت اگرچه خیلی مضر نیست، ولی یکی از انواع وحشتناک آنست،



این آمریت ، اغلب مطلوب پدرها است ، وقتی پدر درخانه دائما خشم میگیرد ، فریاد میزند و برای خطاهای خیلی جزئی داد و بیداد راه میاندازد ، روا یا ناروا — برای هر چیز متوسل به چوب و شلاق میگردد ، هر سئوالی را باخسوت و تندى پاسخ میکويد ، کودکان خود را در قبال اشتباهات نا چیز بسختی مجازات میکند میگوئیم با آمریت اعمال زور یا آزار دهنده سروکار داریم ، علوم تربیتی و روانشناسی جدید زائد بر آنچه دراسلام مطرح است ، و اضافه برآنچه دانشمندان اسلامی بازگو کرده‌اند چیزنازه و جالبی ارائه نداده‌اند .

شهید ثانی مسئولیت مربی و معلم را در مورد رفق و مدارای با کودک و متعلم ، بدین — گونه یادآور میشود که باید معلم نرمی و ملاحظت را در پیش گرفته و با خوشروئی و طلاقت وجه و اظهار مهر و محبت وزبانی خوش و گپرا با شاگردان برخورد کند ، و باید از شدت لحن و تندخوئی و ترشوئی ، سخت — بپرهیزد .

غزالی پس از آنکه تظاهرات و جلوه‌های غضب را در چهره و اندام وصف میکند ، همین مطلب را یادآور میگردد ، وی مینویسد چشم و چهره انسان به هنگام خشم ، سرخ و ارغوانی میشود ، و بالاخره سرخی خون در چهره و اندام انسان ، خودنمائی میکند ، چنانکه شیشه ، محتوای خود را نشان میدهد و دل ، کانون غضب انسان است ، غضب

یعنی غلیان و جوشش خون دل برای انتقام بوسیله این نیرو انسان ، به هنگام هیجان درصدد دفع عوامل و موجبات آزار دهنده بر میآید ، وغالبا هدف شخص خشمگین تشفی انتقام است ، و انتقام قوت غالب و خوراک روزمره این غریزه میباشد و انسان از رهگذر انتقام احساس لذت مینماید ، و جز با انتقام باهیچ وسیله دیگری آرام نمیگیرد .

سپس غزالی میگوید : واما اثر خشم بر زبان ، ناسزاگوئی و سخنهاى پریشان و ناسنجار است سخنهایی که هر فرد عاقل و خردمندی از نفوه به آن و استماع آن شرم میکند . حتی یک انسان خشمگین پس از فرو نشستن غضب از چنان سخنها شرمسار و نادم میگردد .

اما آثار خشم در اعضاء و اندام ، نهاجم و یورش و مجروح ساختن و احیانا قتل و کشتار است ، این آثار نابجا و غائله سوء بازده روانی خشم و غضب میباشد که نباید به هیچ وجه در روش تربیت کودک و نوجوان راه یابد بنابراین تنبیه و مجازات کودک نباید بمنظور تشفی و انتقام انجام گیرد ، و اصولا نباید پدر و مادر و مربیان از سیاست وحشت برای تربیت کودک پیروی کند ، چون این امر نه تنها کودکان را متوحش میسازد ، بلکه آثار بسیار زیان بخشی در روحیه طفل یا نوجوان



لطفا ورق بزنید







بیشتر پدر و مادرها اصولا باری بهرجهت زندگی کرده و از اصل ( هرچه پیش آید خوش آید ) تبعیت میکنند ، اینگونه والدین گاهی باخشونت رفتار کرده و داد و ببیداد راه میاندازند ، و فرزند خود را بحرثی ترین گناه تنبیه میکنند ، وگاهی روش خود را عوض کرده بکودک ( و فرزند خود ) اظهار عشق و محبت مینمایند ، و با این که بنا به وعده های رنگارنگ ، اشیاء مورد نظر را برای ایشان میخرند وگاهی خوبی های خود را برخ کودکان میکشند ، و باز ( برحسب دلخواه ) به حره تنبید و مجازات متوسل میشوند . بطورکلی باید گفت رفتار این قبیل والدین مانند ( جوجه های عقاب دیده ) توام با سراسیمگی و دستپاچگی ، و کارهای آنان سختبهم و بی ریشه است .

و نیز مواردی وجود دارد که پدر از یک آمریت ( و روش تربیتی ) و مادر از آمریت ( روش ) دیگری پیروی میکنند یعنی هر یک از آن دو با روشهای متضاد وخنثی کننده روشهای یکدیگر ، کودک و فرزند خود را تربیت میکنند دراین حالت ، کودکان ناچارند مانند یک دیپلمات ( و سیاستمدار ) در خانواده عمل کنند ، و چم و خم برخورد های مختلف با پدر و مادرشان را فراگیرند . بدیهی است که چنین روشهای نامنظم و دل - خواهی کودکان و نوجوانانی نابسامان و پریشان از نظر اخلاقی را تحویل جامعه میدهند .

وجود میآورد ، احتیاج به استدلال نیست که این نوع آمریت (وسیاست خشن) چقدر شوم و بدفرجام است ، کودکان از این راه به هیچوجه تربیت نمیشوند بلکه آنها عادت میکنند که بوجه ممکن ، خود را از دید پدر و مربی شان دور نگاهدارند ، این آمریت موجب رواج دروغ کودکان و تنزل ارزش انسانی میگردد ، و در عین حال ، بیرحمی و ستمگری را بکودکان ( و نوجوانان ) یاد می - دهد ، کودکانی که با این روش تربیت میشوند سرانجام به آدم بی خاصیت و بی ارزش ، و به عنصری خودکامه بدل شده ، در سراسر زندگی همیشه در پی آنند که بنحوی از انحاء از رنجهای دوران کودکی شان انتقام بگیرند پیداست که سیاست خشن مربی عقده روانی در طفل ایجاد میکند و او خویش را حقیر و ناچیز مبیند ، و با اصطلاح عقده حقارت در او پدید میآید پیامبر اسلام (ص) فرمود : ( مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ ) منظور حضرت این است که وجود عقده حقارت و کم بینی در انسان ، شخصیتی نامطمئن و خطرناک را ارمغان میدهد ، و به عبارت دیگر اگر کودک ( یا نوجوانی ) همواره هدف اهانت و سرزنش و خشونت و بالاخره تنبیه و مجازات باشد ، سرانجام بصورت انسانی شرور و خودکامه و خطرناک درمیآید .



تنبیه اصلاحی و بازدارنده :

ترس و اثر آن در تربیت و تهذیب اخلاق :

و گرایش و نیز همراه با ایجاد ترس و بیم ، امکان پذیر است .

کودکان و نوجوانان هر چند باهوش باشند خردسالانند ، وسود و زیان خود را آنطور که بایسته است تشخیص نمیدهند و نمیتوانند بگونه‌ای شایسته ، مصالح و منافع خود را از مفاسد و مضار باز شناسد ، وقتی کودک دارای چنین وضع معصومانه باشد امانتی است در دست مربیان و معلمان که تحت تاثیر اراده و طرز تربیت او شکل میگیرد .

کودکی که در مدرسه ، درس میخواند ،

در مقدمه باید یادآور شویم که یکی از هدفهای تنبیه و مجازات ، اصلاح مترسی و ضمنا جلوه گیری از تکرار تخلف میباشد ، اینگونه تنبیه که مفهوم لغوی آن ، مورد نظر است مستنی بر صلاح و اصلاح متخلف ، و سرانجام سوق جامعه در مسیر سعادت و خوشبختی میباشد . و این مسئله ناظر بهمان حقیقتی است که ما از آن به تهذیب اخلاق تعبیر مینمائیم . تهذیب اخلاق کودک با ایجاد عوامل رغبت

شخصاً نسبت بدرس خود احساس مسئولیتی نمیکند لذا به هنگام فراغ از برنامه درسی و یا بازگشت از مدرسه ، همگام با فطرت کودکانه خود ، بدنبال بازی می‌رود ، البته نباید ما از این امر تعجب کنیم ، شگفتی و تعجب در این است که کودک در طول ساعات درس خود را در مدرسه مقید می‌سازد ، و به خطوط و سطور کتاب مینگرد ، یا بجای بازی بدرس و مشق می‌پردازد ؟ .

بنابراین ، معلم و مربی از کودک چیزی میخواهد ، و خود کودک در تکاپوی چیزی دیگر است معلم نمیتواند در چنین شرایطی ، بی تفاوت باشد ، بلکه باید از طرز متنوع تربیتی و احیاناً از انواع جریمه‌ها و مجازات‌ها و تنبیه استفاده کند تا اراده حساب شده خود را در ایجاد عادات مدرسه‌ای و یا فضائل اخلاقی ، هموار سازد یعنی او را به آماده



ساختن درس و رعایت موازین اخلاقی ،  
تمرین دهد .

روشی که مربیان را به هدف نزدیک می‌سازد تا کودک مسئولیت‌های مدرسه‌ای یا خانوادگی و اجتماعی را درک کند ایجاد رغبت و تمایل بدرس و یا فضائل اخلاقی از راه تشویق و تقدیر و احیاناً ایجاد ترس میباشد تا کودک در میان دو قلب خوف و رجا به وظائف خود عمل نماید ، شهید ثانی مینویسد : مرحله نخستین ایجاد عادات مدرسه‌ای در شاگرد ، ایجاد رغبت است باید معلم ، شاگرد را به علم و دانش راغب و علاقمند ساخته و فضائل علم و علما را به او گوشزد نماید ، اگر عامل تشویق و ترغیب موثر نیفتاد باید از انگیزه‌های ترس یعنی تنبیه کمک بگیرد .

ترس و بیمی که همگام و توأم با رغبت و امید کودک را زیر چتر محافظی قوار میدهد یکی از عوامل و موجباتی است که میتواند بصورت نیروئی بازدارنده از تخلف و اعمال زشت مورد استفاده قرار گیرد .

ترس و بیم ، از حالات فطری هر موجود زنده و جانوران گویا و گنگ است ، و انسان بخصوص عادتا از چیزی که می‌ترسد گریزان میباشد و چون از میان بردن حالات فطری و طبیعی انسان بسیار دشوار و حتی زیان‌بخش است پس باید بمنظور تأمین سعادت فرد غریزه ترس را به نفع تربیت کودک تعدیل و تلطیف نمود .

راه تعدیل این غریزه آن است که باید-  
کودک یا نوجوان را در برابر عوامل ترس قرار  
داد ، و نیز نباید این غریزه را از میان برد  
چنانکه نباید کودک و نوجوان ترسو و جسون  
باشد ، اگر ما فرزندان خود را از تمام  
عوامل ترس دور نگاهداریم و او خود را  
همواره در پناه حمایت ما ببیند ، بدون  
تردید شجاع و با شهامت بار نیاید ، بلکه  
اگر در مسیر حیات با امور ناملائم و جزئی-  
ترین موضوع ترس آوری روبرو شود ، دچار  
هول و هراس گردیده و خوف او به رعب  
و وحشت مبدل میشود ، و هرگز موفق نمیشود  
که به خویشتن منکی شود بلکه در برابر  
هرگونه ناملایمات عقب نشینی نموده و فاقد

مقاومت خواهد بود .

دانشمندی که ایجاد ترس را در کودک  
روا نمیدانند ، ناگزیرند این حقیقت را  
بپذیرند که باید کودک یا نوجوان را در  
برابر عوامل ایجاد ترس قرار داد تا دارای  
ارادهای قوی ، و نیروی مقاومت گردد ، و در  
مواجهه با مشکلات و دشواریهای زندگی ،  
خویشتن را نیازد .

بنیانگزاران تربیت جدید برای ایجاد  
اراده قوی و نیروی پایداری ، تمرینهای بدنی  
از قبیل شنا ، کوه نوردی و فوتبال و سوارکاری  
و . . . . را پیشنهاد میکنند و میگویند .  
خردسالان و نوجوانان از رهگذر این ورزشها  
دارای نیروی پایداری و شهامت میگرددند .  
بقیه در صفحه ۳۵



## نقدی بر مقاله اصول فلسفی آموزش

### و پرورش اسلامی

کاربرد لغات در هر فرهنگی ، باید با ضوابط و معیارهای همان فرهنگ باشد در این گفتار اصطلاحاتی از فرهنگ اسلامی بکار رفته و معانی دیگری از آن مستفاد شده است ، و این گونه استخدام لغات مآلاً موجب تحریف معارف دین خواهد شد .  
در این گفتار مسائلی ادعاهائی شده و دلیلی برای آن ارائه نگشته است .  
مثلاً " آمده است که " هر جامعه یک پدیده است "

آیا میتوان جامعه را به بدن انسان تشبیه کرد و سپس گفت : تمام اصولی که بریک بدن حاکم است بر جامعه نیز حاکم است ؟ وحدت یک بدن حقیقی است ولی وحدت جامعه اعتباری است و با اعتبار ما انسانهاست که برای جامعه وحدتی میانگاریم و لذا با اعتبارهای گوناگون اجتماعات مختلفی و متفاوتی رنگ وحدت میگیرند .

اگر بسکونت گروهی از انسانها در یک سرزمین بنگریم یک جامعه واحد در آن سرزمین خواهیم دید ، ولی اگر به راه و روش همین جامعه ساکن در یک سرزمین بنگریم آن وحدت اعتباری ویران میشود و جامعه به آحاد گوناگون تقسیم میشود .  
مومنین - منافقین - کافرین

و بهمین ترتیب با هر نگرش و بینشی وحدتی و تفرقه‌ای میتوان اعتبار کرد در نتیجه آیا میتوان گفت : جامعه یک پدیده واحد است ؟ دلیل چیست ؟

درباره اصل دوم که ادعا شده جامعه همیشه در حال شناوری بسوی کمال مطلق است خوبست به آیه دوم نیز از همان سوره توجه میشد که جامعه را مشای رسول الهی در ضلال مبین گرفتار مبینند .

باتوجه باین آیه چگونه میتوان ادعا کرد که هر جامعه‌ای بسوی کمال ره میبویسد ؟  
و درباره اصل سوم : کاربرد اصطلاح امامت بدین ترتیب منحصر از سوی بینشی است که آگاه و یا ناآگاه تحت تاثیر فرهنگ مادی قرار گرفته است .

امامت مقامی است الهی که خدا این مقام را پس از آزمونهای سخت ، گوناگون به شایستگی عنایت میکند تا آنان ولایت جامعه را بپذیرند و انسانها را از تاریکی بسوی نور هدایت نمایند .

این اصطلاح یک واژه شرعی است و نباید آنرا با تعبیرهای بدون ماخذ و سند شرعی تحریف نمود .

سایر تعبیرهایی که در این گفتار آمده است کم و بیش چنین انحرافها و اشکالاتی دارد .  
آیا اصطلاح معاد و قیامت در قرآن بهمین معناست که در این گفتار آمده است ؟

یا به معنای رجوع بسوی خدا و زندگانی پس از مرگ است ؟

البته منظور آنها این است که کودک ونوجوان شخصا از شرایط وامکانات زندگی برای ساختن شخصیت خود بهره برداری کند .

ولی نباید ما این اسلوب وروش را روشی نوپا وتازه‌ای تلقی کنیم ، بلکه پیشنهاد این روش ، بازگشتی است به اسلوب دوره‌های کهن زندگانی انسان ، زیرا یونانیان ورومیان وایرانیان به مسئله تمرین بدنی ، با درنظر گرفتن بازده روانی آن - اهتمام میورزیدند حتی در اسلام نیز به خاطر سازندگی کودک ونوجوان تعلیم اینگونه تمرینها و ورزشها بعنوان وظیفه پدران نسبت به فرزندان ،

پیش بینی شده است پیامبر اسلام (ص) فرموده است : (مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ - إِذَا كَانَ ذَكَرًا - أَنْ يُسْتَفْرَهُ أُمَّهُ ، وَ يُسْتَحْسِنَ اسْمَهُ ، وَ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ ، وَ يُطَهِّرَهُ ، وَ يُعَلِّمَهُ السَّبَاحَةَ ) حق فرزند بر پدر این است که

اگر پسر باشد مادرش را مسرور گرداند و نامش را نیکوهد وخواندن ونوشتن را به او بیاموزد ووی را پاکیزه نگاهدارد وفن شنا را به او تعلیم دهد . ونیز امیرالمومنین علی (ع) به پدران گوشزد میکند که بفرزندان خود فن شنا وتیراندازی را تعلیم دهند چنانکه فرمود (عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَاحَةَ وَالرَّمَايَةَ ) بفرزندان خود فن شنا وتیراندازی را بیاموزد واصولا تمرینهای بدنی مفید وثمربخشی در اسلام پیشنهاد شده است که در صلح وجنگ

بهره‌هایی عائد مردم میسازد در کتاب فقهی اسلام ، مسئله سوارکاری وتیراندازی تحت عنوان ( کتاب سبق ورمایه ) جائی برای خود باز کرده است واین مسئله ، نمایانگر اهتمام اسلام به موضوع ورزشهای سالم و ثمربخش است .

این مسکویه رازی نیز درباره تعلیم بکودک مینویسد : باید مربی راه رفتن وجنبش و حرکت وسوارکاری وورزشها وتمرینهای بدنی را به او بیاموزد ، البته این مسکویه این بخش کتاب خود را از بروسن اقتباس کرده است .

باری سخن ما دراین بود که آیا ترس مینواند بعنوان یک وسیله تربیتی مورد استفاده قرارگیرد ؟ وآیا ایجاد محیط ترس و وحشت در فضای تربیتی روا است یعنی آیا مینواند همواره این عامل را از طریق سخنگیری و تنبیه بدنی بکار برد ؟

این خلدون پاره‌ای از کتاب خود را به بحث دراین موضوع اختصاص داده ویادآور میشود که سخنگیری به شاگردان وکودکان ، زیان بخش میباشد ، چون این عمل موجب از میان رفتن جنبش ونشاط آنان میگردد و نیز آنها را به دروغ وکارهای پلید ، وتظاهر برخلاف میل باطنی ونفاق سوق میدهد پس شایسته است معلم در تادیب کودکان ، مستبد وسختگیر نباشد ونیز شهید ثانی استبداد وخشونت را در امر تعلیم چنانکه دیدیم نکوهش کرده است .

# سخنی با مادران و پدران

## سخنی

با

## مربیان و همکاران

بی دلیل نیست که تحقیقات روانشناسی در سالهای اخیر بیشتر در زمینه این مرحله از زندگی انسان انجام شده است و محققان ثابت کرده‌اند که منش و هوش ، تا آن درجه که در قدیم فکر میکرده‌اند ، ذاتی وارثی نیست ، بلکه شدیداً متأثر از شرایط محیطی است ، هر قدر محیط نشو و نماي کودک متعادلتر ، آگاهانه‌تر ، غنی و درجهت شکوفائی کامل او باشد ، هوش کودک بیشتر و خلق و خوی او متعادلتر است و بحرانهای کودک در مراحل مختلف رشد خفیفترند .

بر همین پایه تعلیم و تربیت دوره پیش از دبستان و آموزش رسمی در زمان ما اهمیتی

لحظه‌ای تأمل کنیم و ببیندیشیم ! نطفه‌ای " که یک یاخته بارور شده بیش نیست " در نه ماه به موجودی تبدیل میشود به پیچیدگی نوزاد یک انسان ، و این نوزاد در کمتر از پنج سال به ۸۰ درصد رشد نهائی خود میرسد ، شاید بگوئید : این که چیزی نیست ، نوزادگرُ به مسیر اول را در سه ماه و مسیر دوم را در کمتر از یکماه طی میکند جواب این است : آن هم شگفت آور است ولی در مورد انسان نکته اینجاست که هوش استعداد ، خلق و خو ، شخصیت ، قدرتها و مهارتها در این دوره شکل میگیرد و رشد بعدی بیشتر در جهت کمی است تا کیفی .

دیگر یافته است و در همه کشورها کم و بیش به توسعه آن توجه کرده‌اند و به تربیت مربیان آگاه و ورزیده پرداخته‌اند. در کشورما نیز چنین است :

در زمانی که روانشناسان به اهمیت دوران نخستین کودکی از نظر رشد روانی پی میبردند علمای تعلیم و تربیت به یقین دریافتند که اثرات منفی آموزش تحمیلی بسته و یکنواخت در مدارس در حدی است که استعدادها و قدرتها را از بین میبرد ، نقش مدرسه به هیچ وجه این نیست که نوارهای ضبط صوت تولید کند ، بلکه بزرگترین وظیفه آن پرورش و توسعه قدرت و تفکر و خلاقیت و توانائیها و مهارت‌های یادگیری در انسان است . ولی این توانائیها و مهارت‌های یادگیری چه

هستند و چگونه باید پرورش و توسعه یابند ؟ پاسخ به این پرسش را مشاهده و تجربه دقیق رفتاری کودکان خردسال در اختیار روانشناسانی چون گزل ، پیازه ، والون و دیگران گذاشت ، اینان در وهله اول ثابت کردند که کودک لوحه سفیدی نیست که در مدرسه هرچه به او بیاموزند بر لوحه ضمیرش نقش بندد ، بلکه کودک به طور طبیعی طی مراحل رشد از راه مشاهده واکتشاف و تجربه و عمل میآموزد و دنیایش گسترش و عمق مییابد .

کودک آنچه را بدان رغبت و شوق فهمیدن دارد واقعا یاد میگیرد و جزء وجودی خود میکند ، تنها این آموخته‌ها در رشد ذهنی و





یعنی مربیان و معلمان ، را به چند نتیجه مهم رسانده است .

برای آموزش و پرورش واقعی به وجود آوردن یک محیط فعالیت و تجربه غنی و متعادل و سازمان دادن زندگی کودکان در آن مسئله اساسی است . ارتباط محیط آموزشی با محیط طبیعی زندگی خانواده ها و مردم از جدا شدن آموزش از زندگی جلوگیری میکند و در نتیجه مطلوب است . کودکان میتوانند بعنوان عوامل فعال در محیط اجتماعی خود نقش موثر داشته باشند ، دیواری بین سنین مختلف نیست ، دیواری بین مدرسه و اجتماع نیست ، حتی در سنین اولیه کودکی دیواری بین تحصیل و کار نیست .

اگر این امر را قبول داشته باشیم ، آموزش یکنواخت ، یکسان و یک برنامه ای با ساختمانها و تجهیزات با کتابها و وسائل و روشهای متحدالشکل را باید یاطل بشماریم . هر مدرسه باید منطبق با نیازهای کودک و محیط باشد مواد آموزشی و فعالیتهای خود را از محیط بلافاصل خود بگیرد و گسترش بدهد .

تذکر این نکته در اینجا لازم است که هدفها یکسانند ، ولی محتوا در هر مکان و در هر زمان تغییر میکند ، مثلا کودک خردسال روستائی به وسائل بازی محیط صنعتی دسترسی ندارد . این دلیل نمیشود که قدرت ابداع در او پرورش نیابد و از انواع بازیهای ساختمانی محروم بماند ، مریی با

عاطفی و پرورش او موثر هستند .

کودک آنچه را طی عمل و فعالیت شخصی میآموزد و درک میکند یاد میگیرد و جزء وجودی خود میکند ، تنها این آموختهها در رشد ذهنی و پرورش او موثر هستند .

حد یادگیری هر کودک خود اوست ، گرچه در مجموع روانشناسی رشد توانسته است خاصه های مراحل مختلف را بطور کلی تعیین کند ، ولی اختلافات فردی و محیطی آنچنان است که آهنگ رشد هر کودک مختص اوست و مراحل حساس یادگیری او نیز چنین است .

زمان و نیروئی که کودک برای یادگیری آنچه خود بدان رغبت دارد و از راه انجام دادن و فعالیت میآموزد بمراتب کمتر از زمان و نیروئی است که برای آموزش برنامه تحمیلی لازم است .

آموزش هرگز یک جنبه ندارد ، بلکه همواره جنبه عقلانی ، عاطفی ، اجتماعی و جسمی تواما عمل میکنند و هر آموزشی پرورش است و بالعکس هر پرورشی آموزش ، و این دو در روی یک سکه هستند و جدائی ناپذیر .

کودک دائم در حال فعل و انفعال با محیط و آموختن است ، بنابراین ، هرچه محیط غنی تر و مناسبتر و روابط بین افراد در آن صمیمانه تر باشد ، برداشت کودک از محیط بیشتر است .

این اصول دست اندرکاران تعلیم و تربیت

توجه به هدف پرورش قدرت ابداع وسائل را از محیط بلافصل او تهیه میکند و یا میسازد . ولی اصرار ندارد همان وسائل محیط صنعتی را حتما در اختیار داشته باشد .

انطباق با محیط ، درک نیازهای کودکان و محیط ، فعال کردن کودکان اصولی بود که از همان ابتدای تاسیس کودکانستان فرهاد مریبان بدان اعتقاد داشتند و بهترین روش را برای برنامه ریزی بر پایه این اصول روش دکرولی ، روشناس و مربی بلژیکی میدانستند دکرولی بجای برنامه مدون و کتابهای درسی یکسان و وسائل واسباب بازیهای پیش ساخته مطالعه طبیعت و اجتماع را انتخاب کرده بود او انسان و نیازهایش را محور اصلی این مطالعه قرار داده بود ، او و کودکان هر روز ، یا هر چند روز ، موضوعی را که مورد علاقه و



در خور درک کودکان بود عنوان مرکز رغبت

یا واحد کار انتخاب میکردند و سپس کلیه فعالیتهای خود را بر محور این موضوع ترتیب میدادند ، مثلا خاطر م هست که در ارمیتاژ ( مدرسه‌ای که دکرولی در بروکسل تاسیس کرده بود ) روزی برای بازدید بکودکستان رفتیم کودکان این مسئله را مطالعه میکردند که مدرسه در کجا واقع شده است و هر کدام چگونه و در چه مدتی و از کدام طرف بمدرسه می‌آیند و سر راه چه می‌بینند ، آباژوری مثل ساختمان مدرسه با مقوا درست کرده بودند که به سقف آویزان بود و از هر طرف ترن ، اتومبیل ، افراد پیاده ، دوچرخه و تراموای مقوایی متصل به نخهای متفاوت از شمال و جنوب و شرق و غرب بآن وصل شده بودند و روی آنها نامهای کودکان همراه با تصاویری که از خودشان کشیده بودند دیده میشد .

روی دیوارهای اتاق - جنگل ، پارک ، خیابان و ایستگاه و غیره دیده میشد ، همه را بچه‌ها نقاشی کرده و روی دیوارها نصب کرده بودند ( کار دسته جمعی ) اینها محیط اطراف مدرسه را کاملا مشخص میکرد ، نگاهی بکلاس ما را متوجه کرد که بچه‌ها در روزهای گذشته از کجا بازدید کرده‌اند و درباره چه موضوعهائی بحثهای فراوان و کارهای خلاق داشته‌اند و هر یک چه مسائلی را در کلاس پیش کشیده‌اند و چقدر با محیط آشنا شده‌اند کشف این موضوع که چگونه از خانه بمدرسه میرسیم ، کار بر اساس یک مرکز رغبت است .



مرادم از تربیت ، از بشر آدم آفریدن است .

مرادم از انسان موجود اجتماعی ابزار ساز و یا حیوان ناطق نیست که این همه تعریف بشر است .

این استعداد ها و غرائز فردی واجتماعی و عالی توضیح آدم نیست .

آدم کسی است که بر تمام استعداد هایش حکومت دارد و رهبری دارد و به آنها جهت میدهد .

مرادم از تربیت ، تربیت بدنی و تربیت قومی و قبیله ای نیست .

مرادم این است که استعداد های بشر تا حد انسانی رشد کند .

مفهوم

تربیت

مرادم از انسان موجودی است که از سطح  
غریزه‌ها بالا آمده در حد وظیفه و انتخاب  
زندگی میکند .

خوراک او ، پوشاک او ، دوستی او ،  
نشستن و برخاستن و حرکت او ، از هوسها ،  
از غریزه الهام نمیگیرند ، و هیچ چیز در  
وسعت روح او موجی ایجاد نمیکند و جز  
وظیفه آن هم وظیفه‌ای از خدای او در او  
حرکتی نمیآفریند .

این حیوان است که بخاطر غریزه‌ها زندگی  
میکند و راه می‌رود ، اما انسان باید از این  
سطح بالاتر بیاید و از تضادی که در نهاد  
اوست مدد بگیرد و حرکت کند آن هم حرکتی  
نه بسوی آنچه در حد او و یا پائین‌تر از او  
است .

حرکت بسوی وجودی برتر و بالاتر وی نیاز  
و بی مانند و نامحدود ، و دیگر این انسان از  
بند رهیده و به وسعت رسیده این انسان دریا  
دل ، با قطره‌ای طوفان نمیگیرد و با جلوه‌ای  
وهوسی موج بر نمیدارد .

این ما هستیم که با حرفی شاد میشویم و از  
حرفی میرنجیم ، با صناری قالب نهی  
میکنیم و این ما هستیم که هوسهای ما  
درما حرکت ایجاد میکند و این ما هستیم  
که دنیا چشمان را پر میکند و دگرگونمان  
میسازد .

اما آنها که از اسارتها ریمده‌اند و به عشق  
حق رسیده‌اند و در حد وظیفه‌زندگی میکنند  
جز با امر او ، جز با حکم او ، جز با اشاره

او براهی نمیروند و با یک اشاره اش با سر  
میروند .

آنها که دریادل شده‌اند دیگر این قطره‌ها  
حتی این رودها در آنها سرشاری و لبریزی  
نمیآورد ، که رودها از دریا برخاسته‌اند  
و به دریا پیوسته‌اند .

آنها که عظمت هستی را دیده‌اند و دنیا را  
در میان هستی تماشا کرده‌اند و زمین را از  
بالا دیده‌اند دیگر زمینی را نمیبینند و با  
آنها مانند قرص نانی نمیبینند و به آن قانع  
نمیشوند که " مَأْتَاغَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ  
الْأَقْلِيلُ " دنیا در میان وسعت آخرت بسیار  
ناچیز است .

آنها که عظمت هستی و قدرت خداوند هستی را  
دیده‌اند به هستی قانع نمیشوند و حتی از  
بهشت و تمام هستی آزادانه میگذرند که  
" رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ " و این روح به عظمت  
رسیده و از مرزها گذشته دیگر با کمکها تحریک  
نمیشود و با کوچکها اسیرنمیشود و جز وظیفه  
چیزی ، موج در او نمیآفریند و شوری نمیآورد  
در این حد بشر آدم میشود و با این عظمت  
است که بشر به انسانیت میرسد .

در این جا مرادم از تربیت روشن میشود  
که تربیت آن راه و آن نظامی است که از بشر  
انسان میسازد ، انسانی که بار امانت را  
میتواند به دوش بگیرد و قدرتها و صنعت‌ها و  
تکنیکهای پیشرفته در دست او و در زیر پای  
او را بالاتر و جلوتر میآورد ، و این قدرت و  
ثروت و علم و صنعت برای او و غروری نمیآفریند

## روشهای تربیتی :

که وظیفه ای میسازد . اینها بار امانت است  
نه بال افتخار .

## شکل تربیت انسان :

از آنجا که انسان با آزادی همراه است و از رقابت و تضاد استعدادها برخوردار ، نوع تربیت او با تربیت دامها و درختها تفاوت خواهد داشت .

تربیت انسان نمیتواند مسخ او و پوک کردن او و غلظاندن او باشد هرگونه تربیتی که با دست خودم تحقق نگیرد و با انتخاب من همراه نباشد در واقع مسخ کردن من و نفی کردن حساب میشود .

و این است که تربیت‌های تلقینی و تقلیدی و تحمیلی و سستی ارزش زیاد نخواهند داشت حتی گاهی ضدارزش هستند ، و عاملی نفی انسان و آخر سرهم باعث عصیان و طغیان او این درست نیست که دیده‌های خود را نقالی کنیم و از عشق خود حرف بزنیم و یا دیگران را بغل کنیم و یا بر یقین خود پیا- فشاری کنیم و سوگند بخوریم ، چون یقین هر کس در درون اوست به دیگران نمیرسد . مگر هنگامی که نشان بدهیم که چگونه واز کجا باین یقین رسیده‌ایم و باین روش دست یافته‌ایم و با چه کلیدها و ملاک‌هایی حرکت کرده‌ایم .

هنگامی که میخواهیم فردی را بسازیم و با جامعه‌ای را بازسازی کنیم ، ناچاریم که در اعماق بکاویم و ریشه‌ها را بیدار نماییم .

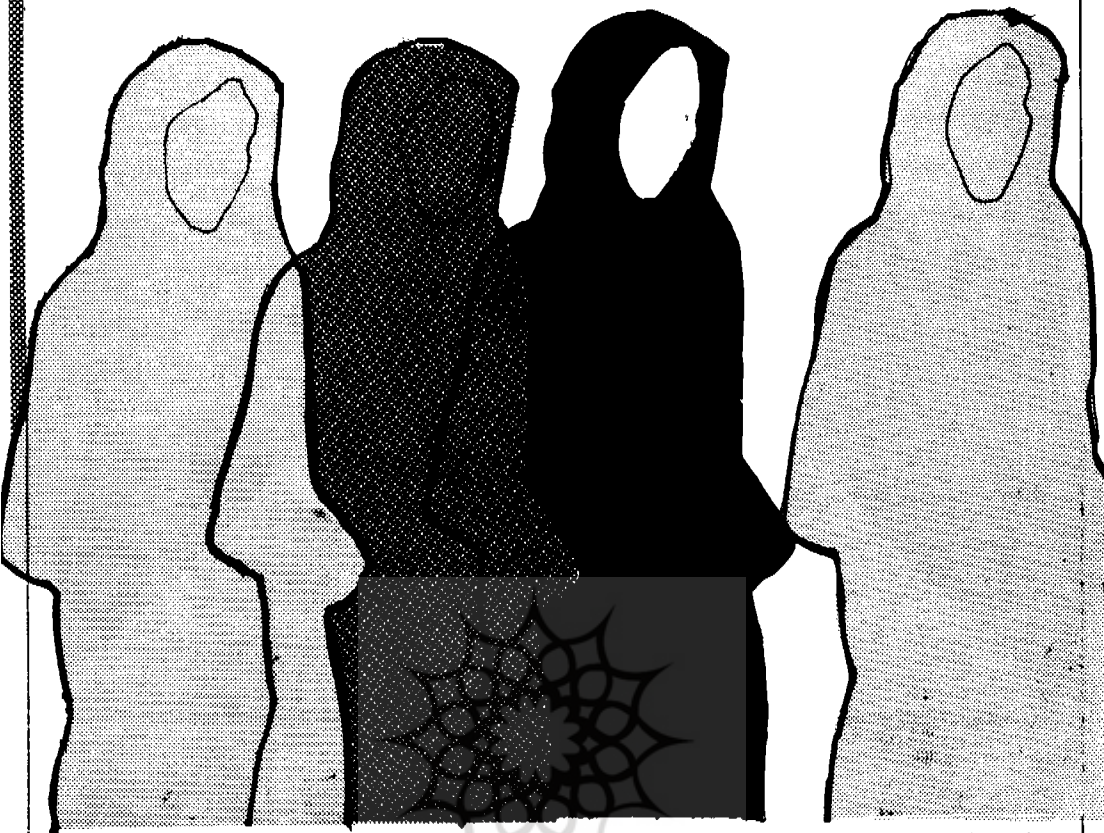
برای سازندگی و تربیت روشهایی هست :  
۱- باشعارها داغ کردن و با تلقین حرارت دادن .

۲- شاخ و برگ دادن و در سطح کاویدن .  
۳- به دوش کشیدن و بغل کردن .  
۴- کلیدها و ملاکها و روشها را به دست

دادن و روشنی دادن و وریشه دادن و این پیداست که با این روش آخر زودتر به نتیجه میرسیم ، و بهره‌های عظیم تری بدست می‌آوریم آنها که داغ شده‌اند ، با عوض شدن محیط زود سرد میشوند و در برابر طوفانها برگ میریزند و هنگام تنهائی ، نه تنها نعش میشوند و می‌مانند بلکه همچون بچه‌های لوس که بغلی شده‌اند ، همینکه زمینشان بگذاری نق میزنند و دراز میشوند و میخوابند .

برای سازندگی و تربیت باید از اعماق شروع کرد ، هنگامی میخواهیم رفتار و گفتار کسی را عوض کنیم ، هنگامیکه میخواهیم لباس کسی را دیگرگون کنیم باید پیش از این مرحله عشق‌ها و علاقه هایش را عوض کنیم . و ناچار شناخت‌هایش را و ناچار فکرهايش را ، که ادامه تفکر شناخت است و ادامه عشق عمل .

باین روش نتیجه‌های سریعتری بدست می‌آید ، اگر فقط لباس کسی را عوض کردیم و چادر بر سرش انداختیم و نماز خوانش کردیم و با شعارها و تلقینها و باتشویقها و تهدیدها ،



باشد این سازندگی اولین و بزرگترین وظیفه است و با سایر مشاغل و برنامه‌ها منافات ندارد .

عطار هنگامی که جای را در پاکت میریزد میتواند شناختی در مغز و عشقی در دل و وسعتی در روح طرف بگذارد در جای کشیدنش به او درسهایی بدهد .

سنا هنگامیکه دارد آجرها را به هم پیوند میزند و بر روی هم میگذارد میتواند از

داغش کردیم ، بدون اینکه از درون روشنش کرده باشیم و عشقی در نهادش گذاشته باشیم ناچار در محیطی دیگر سرد میشود و یخ میزند همانطور که آهن تفتیده در محیط دیگر سرد و سخت میشود .

گسترده‌گی مسئولیت تربیتی :

مسئله تربیت و سازندگی بزرگترین مسئولیت ما در این قرن وحشی است ، این اولین مسئله است زیرا هر بقالی ، بنائی ، نجاری ، طبیبی و مهندسی باید قبلا تربیت شود و نه تنها تربیت که مربی دیگران هم

لطفا ورق بزنید

بیوندها و وحدنها و هندسی‌ها و فداکاریهای  
خود نمونه‌هایی در دسرس بگذار  
و سازندگیهای داسه باشد .

هرکس در هر کجاکه هست مینواید نور  
بپاشد و راهها را روشن کند ، مسئله این  
است که ما بجایها ، آجرها و درها و  
دیوارها بیش از هر چیز فکر کرده‌ایم و خود

را در زندان زندگی بسنه خود محبوس  
ساخته‌ایم ، و در قبرستان نکرارها مدفون  
نموده‌ایم ، و با کمان نیست ، که یوسیده‌ایم و  
از دست رفته‌ایم و خودمان بزرگترین مجهول  
مانده‌ایم اگر ما بخویش و بد انسانها بسنه  
اندازهای که بیک لیوان خالی فکر کرده‌ایم  
فکر نکردیم ، می‌واسسیم در هر راه این  
کامها را برداریم و در هر کلاس درس‌هایی  
بدهیم و در این دادوسند بهره‌های برکی به  
دست بیاوریم .

شهرستان علوم انسانی  
رتال جامع علم



انسان را در تضادها گذاشتن است .  
مسئولیت مربی این است که او ( ( کسی را  
که تحت تربیت دارد ) ) با راههای تازه ،  
همراه کند و او را در زمینه تضادها بگذارد ،  
تا او راه خودش را انتخاب نماید .

کار دیگر مربی آموزش دادن و تعلیم دادن  
( يُزَكِّيهِمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ) و راه  
رسیدن تا قلعه‌ها را نشان دادن است . اوست  
که باید طرز برداشت و طرز تفکر را به انسان  
بیاموزد . و روشها را بدست بدهد .

این تنها کافی نیست که ما رابه صدقه  
ببندند ، و اینگونه بی‌نیاز کنند که این داغ  
کردن‌ها و برگ چسباندن‌ها فائده‌ای ندارد .  
بهتر این است که ما را با روشها و حرفه‌ها  
آشنا کنند و ما را تا قلعه‌ها بالا ببرند .

جوشش ، بهتر از بخشش است .  
مسئولیت سوم مربی است که با تذکرها ،  
قطره‌های متراکم و زمینه‌های آماده را شعله‌ور  
کند ، و حرکت و پیشرفت را فراهم سازد .  
روش بگریان انداختن فکر :

برای بگریان انداختن فکر گاهی از  
استدلالات شروع میکنیم ، و با دلیل و منطق  
فکر را به راه میاندازیم .

ولی در حقیقت این براه انداختن نیست  
بلکه فکر را به زیر بار کشیدن است . این  
روش فکر را مشغول و متوقف میکند و به زیر  
میکشد . سنگینی استدلال برای فکر رکود

مربی خوب آن نیست که خود بجای  
افرادش میبندد و تصمیم میگیرد واز دیده‌ها  
و تصمیماتش ، برای آنها سخن میگوید ،  
بل مربی ، کسی است که افراد را در جریان  
نیازها میگذارد و آنها را آزاد میکند و آموزش  
میدهد که خود ببینند و حرکت کنند و سپس در  
سربزنگاه ها و در کنار حادثه‌ها تذکر میدهد  
و یادآوری مینماید که ببینند و پیش‌بنازند .  
آنجاکه مربی ، آگاهیها را بصورت بسند  
بندی و صادراتی به افراد میرساند در واقع  
آنها را مسخ کرده و شخصیتشان را شکسته ، و  
آنها را فلج وی یا بار آورده است و اینها در  
کنار حادثه‌های جدید ، بیچاره میمانند .  
مربی میتواند بجای بالا رفتن از قله ، و  
حرف زدن از دیدگاهها ، راه رسیدن به قله  
را نشان بدهد ، ناهمه از ابعاد گوناگون و از  
زاویه‌های مختلف ، بتماشای پردازند  
و برداشتهای سرشار و عظیمی را بدست  
بیاورند .

آنجا که هدف تربیتی غلطاندن ( اَفَاتَ  
تُكْرَهُ النَّاسُ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ) و به دوش  
کشیدن نیست ، بلکه هدف راه رفتن و به پا  
ایستادن انسان ( مَنْ شَاءَ انْخَدَالِي رَبِّهِ سَبِيلًا )  
انتخاب و اتخاذ ( لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ) ،  
اوست در اینجا کار مربی و روش او هم عوض  
میشود .

کار مربی نقش مربی ، آزادی دادن و

لطفا ورق بزنید



در این صورت استدلال‌ها مستقیماً دریافت شده‌اند و بدون سنگینی در فکر هضم گردیده‌اند و در ضمن شخصیت افراد، و استقلال آنها مجروح نگردیده است .

طرح سؤال باید با آگاهی و دقت همراه باشد نه با هجوم و حمله ، چه بسا که انسان باید مدتها خود را متفکر و غمگین نشان بدهد و طرف را به سؤال وادار کند .

### نگرشی به ابعاد تربیت

#### ۱- تربیت کودک :

یعنی شکوفا کردن استعدادها و برآوردن نیازهای او .

#### ۲- نیازهای کودک :

نیازهای کودک فقط خوراک و پوشاک و محبت و... نیست و استعدادهای او خواندن و نوشتن و انباشتن حافظه نیست .

از استعداد نتیجه‌گیری "فکر" و اندازه - گیری و سنجش " عقل" و انتخاب و اراده و وجدان هم دارد ، و لذا نیاز به امنیت و یقین و استقلال و اعتراف هم دارد .

کودک هم مغز دارد و هم قلب ، از این رو هم روشنفکری می‌خواهد و هم روشندلی .

#### ۳- شکوفايي استعدادها :

مربی باید تمامی استعدادهای کودک را شکوفا کند و بارور کند .

#### ۴- عوامل باروری استعدادها :

استعدادها با دو عامل احتیاج و هدف

میاورد و اگر حرکتی هم باشد آن حرکت فکر نیست . این حرکت خود استدلال و حرکت خود منطبق است .

بهترین راه برای بکار انداختن فکر طرح سؤال هائی حساب شده است .

انسان در برابر سئوالها می‌خواهد جوابی بیاورد و برای بدست آوردن جواب ناچار است فکر کند و دست و پا کند ، و در نتیجه فکر به جریان افتاده و حرکت کرده است .

در صورتیکه سئوالها حساب شده و دقیق باشند ، فکر زودتر به شناخت‌ها و به عقیده و علاقه و بحرکت و عمل منتهی می‌گردد .

طرح سؤال برای حرکت فکری ، راهی است که پیامبران از آنجا رفته‌اند و قرآن خبر می‌دهد ، و می‌بینیم سئوالهائی را که تلنگرهای محرک فکر هستند و در قرآن به کار گرفته شده‌اند (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ أَتُنْكُم لَتَكْفُرُونَ بِالذِّی ... أَتُنْكُرُونَ ... ) .

مربی آگاه بجای اینکه با سنگینی استدلالها فکر را خسته و تنبل کند ، با سؤال ها و راهنمائیها فکر را آماده میکند و حرکت می‌دهد و به مقصد میرساند .

مربی آگاه آن نیست که بجای افراد فکر بکند و استدلال کند و بفهمد و به بیند ، مربی آگاه کسی است که چشم افراد را باز میکند و پرده‌ها را کنار میزند و فکر را حرکت می‌دهد تا افراد استدلال‌ها را بیابند و بفهمند و زیباییها را به بینند .

، به عقیده‌ای پای‌بند سازد نبایسد  
این‌ها را به او تزریق کند و تحمیل کند و با  
جایزه‌ها و کف زدن‌ها او را حرکت بدهد و با  
شعارها او را داغ کند .

نباید کودک را سنتی بار بیاورد ، چون  
این سنت‌ها در دوران بلوغ گرفتار ضد  
سنت‌ها میشوند و کنار میروند . ما میبینیم  
آنها که در خانواده مذهبی و در دامان

بارور میشوند و شکوفا میگردند ، کودک‌وقتی  
که احتیاج دارد فریاد میزند و انسان هنگامی  
که نیاز دارد از غار خویش بیرون میآید .

کودک برای رسیدن بیک توپ ، بیک  
عروسک ، بیک هدف حرکت میکند ، بل  
می‌رود و بر سرپا میایستد و راه می‌افتد و میکوشد  
و در این کوششها از استعداد‌های خود کمک  
میگیرد .



احتیاج‌ها و سختی‌ها  
هستند که انسان را  
عمیق میکنند و به نبوغ  
میرسانند .

هدف‌ها و خواسته‌ها  
هستند که انسان را  
پیش‌میرانند و استعداد  
هایش را بیرون  
میریزند . مری باید  
کودک را در زمینه‌هایی  
بگذارد که احتیاج‌ها را  
حس کند و بارور شود .  
و باید چشم کودک را  
باز کند و هدف‌ها را  
نشانش بدهد تا کودک  
ببیند و راه بیفتد .

۵- شیوه تربیت :

کسی که میخواهد

کودک را به هدفی ، به  
مکتبی

# متحد باشید

## نامه‌ای از مادر بنورک

۱۹ را در حقیقت من گرفتم که دیشب آنقدر بانو سروکله زدم ، تا لغت‌های دیکتهات را نوشتی . . . . .  
آره مامان .. راستی مامان باید پنجاه تومن بمن بدی . . . . .  
پنجاه تومن بدم ؟ برای چی ؟  
باید بدی مامان . . .  
ما باید نداریم ، من از کلمه باید خیلی بدم می‌آد ، تادلش را ندانم . . .  
مامان ، جون بابا بدین . . . . .  
همین که گفتم ، تا دلش را ندانم ، و ندانم تو برای چی میخواهی نمیده‌م . . .  
مامان بچون شما میخواهم .. خوب بهتون میگم میخواهم چه بکنم ، امانه الان . . . . .  
بالاخره شما می‌فهمید . . .

محسن همبیکه از مدرسه برگشت کیف خود را در اطاقش گذاشت و مامان ، مامان گویان دوید بطرف آشپزخانه که مامانش در آنجا سرگرم تهیه غذا بود . . . . .  
سلام مامان . . . . .  
سلام . . . چرا اینطور نفس نفس میزنی . . . ؟  
آخه مامان از مدرسه تا اینجا دویدم . . . . .  
به‌بین چه عرقی کردم . . . . .  
چه اجباری داشتی که بدوی . . . شاه‌ها همچین که زنگ مدرسه را میزنند خیال میکنید که از زندان فرار کردید . . . . .  
آخه مامان نمره دیکته‌ام امروز نوزده شد خیلی خوشحال شدم ، دویدم که زودتر بشما بگم . . . . .  
آفرین . . . اما محسن میدانی که این نمره

تانهفهم برای چه منظوری میخواهی نمیدهم  
محسن که در مغزش مشغول نقشه کشیدن بود  
که چگونه این پول را مادرش بگیرد واز مدرسه  
تاخانه آنها باخودش تمرین کرده بود گفت :  
مامان اگر شما این پول را بمن ندین میرم از  
خاله ملی قرض میکنم . . . .

قرض میکنی ؟ . . . . آنوقت قرض را از کجا  
میدی . . ؟ آره خاله ملی اونجا پولها را  
برای تو کیسه کرده . . . ؟ قرض میکنم . . .  
قرضات را از کدام عایدات میدهی . . . ؟  
فکرش را کردم مامان . . . عیدیهایم را که  
گرفتم به قرض میدهم . . . .

اوه . . . حالا کونا عید . . . . دهماه داریم  
به عید . . . ماتازه ماه دوم سال هستیم . .  
میدونم مامان . . . اما خاله ملی بمن میده  
مامان جونم شما بدید دیگه . . . بخدا هر  
چی شما بگوئید من انجام میدم . . مامان  
بهمه حرفهای شما گوش میدم . . . بچون  
مامان نمبخوام خرج کنم . . شما عاقبت می-  
فهمید میخواهم چه بکنم . . . . مامان  
قربونت برم خوب بدین دیگه . . . مامان  
جونم . . .

مادر هم که نتوانست در مقابل انماسهای  
فرزندش مقاومت کند وهم نمبخواست باین  
زودی تسلیم شود بالاخره گفت :

خوب محسن جان حالا برو لباسهای مدرسات  
را بیرون بیار تا من فکرهایم را بکنم بهبینم  
چه میتوانم برایت بکنم . . .

مامان جون . . . مامان جون . . . قول میدید

که پنجاه تومان را بدید . . . . ؟  
بشرطی که تو پسر خوبی باشی قول میدهم ،  
اما باید بگوئی چه میخواهی بکنی . . . ؟  
مامان خودت الان گفتی " باید " نگو . . .  
ای شیطن . . . خیلی خوب من پول را میدهم  
توهم خرج آنها بگو . . . . خوب شد . . .  
آخ جون . . مامان . . .

محسن رفت که لباسهای مدرساتش را از تن  
بیرون بیاورد . . مادرش با خودمیانددیشید  
واز خودش میپرسید که محسن این پول را  
برای چه میخواهد . . . ؟ شیشه پنجره کسی  
را شکسته . . میخواهد ناوان آنها بدهد . . ؟  
بکسی خسارتی وارد آورده . . . ؟ هرچه فکر  
کرد عقلش بجائی نرسید بالاخره گفت :

محسن من این پنجاه تومان را بعنوان جائزه  
نمره نوزدهی که امروز از دیکته گرفتهای بتو  
میدهم اما شرطش این است که بگوئی باآن  
چه خواهی کرد . . .

مامان ، حالا که قرض نمیدهی که میخواهی  
بدانی باآن چه میکنم . . شما این را که بمن  
جائزه میدید یعنی بمن بخشیدید . . پس  
پول مال خودم میشود ، شما دیگر چکار

دارید که من باآن چه میکنم . . . ؟  
درست است که مال خودت میشود اما چسبون  
تو هنوز کوچک هستی و بسن بلوغ نرسیدی  
نمیدانی پول را چگونه باید خرج کنی اینست  
که بتو میگویم پولی که مال خودت هست  
خرج میکنی بمن بگو که چطور خرج کردی . .  
عصر همانروز مامان محسن در حیاط منزل

خواسته باشد . . . مثل اینکه سعید و محسن از یک منبع الهام گرفته اند هر دوی آنها پنجاه تومان میخواهند ، هر دو محل خرج آنها بروز نمیدهند ، هر دو در پایان تقاضا که راه را بسته میبایند تقاضای قرض میکنند و باز پرداخت قرض را موکول بدریافت عیدی مینمایند . . . . باید کاسهای زیر نیم کاسه باشد که اینها بروز نمیدهند . . . . مادر محسن از آنچه که در حیاط از حرفهای مادر سعید و سعید استراق سمع نموده بود با محسن چیزی نگفت اما همش در فکر بود این تقاضای قرض محسن فکر مادر را خیلی بخود مشغول کرده بود . . . . شامگاه که پدر محسن از کار بمنزل بازگشت

مشغول آبیاشی بود که صدای حرف سعید را با مادرش می شنید . . سعید هم از مادرش پنجاه تومان میخواست سعید هم بمادرش التماس میکرد . . سعید هم مادر را قسم میداد که این پول را در اختیارش بگذارد . . . . بالاخره اوهم گفت اگر این پول را نمیدهی میروم قرض میکنم . . . . اوهم در جواب مادرش که میگفت قرض را از کجا خواهی داد میگفت از عیدی هایم . . . . از پول روزانه ای که از بابام میگیرم وتوی قلکم میریزم . . . . . مادر محسن با استراق سمعی که از حرفهای سعید ومادرش میکرد وباخود می- اندیشید که باید رابطه ای بین این دو



به همسرش گفت آقای م ، امروز از من گله میکرد که ما سالهاست که باهم همسایه هستیم در کوچه وخیابان که یکدیگر را می-بینیم با اشتیاق یکدیگر را میبوسیم واز دیدار یکدیگر خوشحال میشویم اما تاکنون یکبار هم بخانه یکدیگر رفت وآمدنکردهایم از من قول گرفته که امشب بعد از شام برویم بدیدن آنها . . . .

اتفاقا منم بدم نمیآید برویم منزل آنها ، چون من هم با خانمش سلام وعلیک دارم ، هر بارهم که یکدیگر را می بینیم تعارف میکنیم اما تا حالا فقط با تعارف برگسزار کردهایم . . . .

زن و شوهر پس از صرف شام عازم رفتن منزل آقای "م" شدند اما مادر محسن از تقاضای محسن با شوهر سخنی نگفت ، چون مجالی پیدا نکرده بود تا وقایع روز را برای شوهر شرح دهد . . . درمنزل آقای "م" با خوشآمد گوئی خانم و آقای "م" مواجه شدند وپس از تعارفات لازم واطهار خوشوقتی از اینکه پس از سالها همسایه بودن برای اولین بار در منزل از یکدیگر پذیرائی میکنند مشغول صحبت شدند از هردری سخن میگفتند بالاخره از سروصدای بچهها ، شیطنت بچهها درس خواندن آنها سخن بمیان آمد اصولا وقتی خانمها دورهم می نشینند بیشتر صحبت آنها بدور رفتار وکردار بچهها میچرخد ، خلاصه خانم آقای "م" میگفت امروز کامبیز که از مدرسه بمنزل آمده پنجاه

تومان خواسته من بااین پول دادنهما موافق نیستم ، او هرچه التماس کرد من از این گوش شنیدم واز گوش دیگر بیرون کردم ، حتی میگفت میروم از مادر محسن قرض میکنم بازهم محلش نگذاشتم اصولا نگفتم تو باکی حرف میزنی اما خانم جان این آقا بچه خراب کن است تا از راه رسید کامبیز پریسد او را بغل کرد ، ماچش کرد گفت بابا باید پنجاهتومان بدی . . این مرد نگفت تو پنجاه تومان را میخواجی چه بکنی فوری از جیبش درآورد وباو داد . . . . .

خانم جان اگر من میخواستم که بااین زودی نمیداد . . . هرارعذر وپنهانه میآورد وبالاخره هم میگفت ندارم اما در مقابل کامبیز و خواستههای او ضعیف است ، اگر بگوید این کبوتری را که روی هوا پرواز میکند برای من بگیر ، تاگیرد آرام ندارد . . .

مادر محسن پس از شنیدن سخنان ودرد دلهای مامان کامبیز گفت :

خانم اتفاقا امروز محسن هم همین مبلغ را از من خواست ودر مقابل امتناع من از دادن آرام نه نشست آنقدر گفت وگفت تا مرا راضی بدادن کرد ، تصادفا بعد از ظهر که در حیاط این باغچه کوچولوی خانه را آب میدادم می شنیدم که مادر سعید وسعید هم همین گفتگو را دارند من که تصور میکردم محسن شیشه پنجره ای شکسته یا بکسی





مشکلات عظیم و بی پایان امر تربیت ، انسان متمدن کذائی که منکر عوالم دین و بیخبر از ماهیت متغیر و متلون روح انسانی هم هست عملا دایره مطلب را آنقدر محدود و محقر گرفته و فکر خود را آنقدر جمود سازد که یکباره داعیه ابتکار عمل در امر تربیت را بدست معدودی مکتب سازان بت تراش ( که برای جامعه قرن بیستم بتهای نامرئی تراشیده و وسیله سرگردانی اجتماع را فراهم میسازند ) سپرده و با فراغ خاطر و آسودگی خیال سرنوشت نسل حاضر و آینده را بدست اوهام و خیالات و در مراتب بالاترش بعلم و دانش ناقص خود سپارد ، حال آنکه در تربیت و هدایت بشر شخصیت‌های آسمانی

عقل و علم هیچ مربی عاقل و دانائی نمیتواند ادعا نماید که ننهایسعی و اهتمام و بذل توجه خواهد توانست سعادت و کمال فرزند دلیند خویش را تضمین نماید ، بلکه چنین شخصیت و ارسته‌ای توفیق امر تربیت و هدایت را دراصل از خدا میخواهد و خود را وسیله‌ای بیش دراین میان تصور نمیکند ، و چنین شیوه‌ای مخصوص مکاتب دینی بوده و هرگز در مکاتب فرهنگ بشری که امر تربیت و هدایت را امری سهل و ساده بنداشته و همواره از ظاهر شروع مینماید ، تحقق پذیر نیست .

حال با دردست داشتن چنین اطلاعاتی در سطح عمومی و از تاریخچه زندگی گذشتگان چقدر مضحک و خفت‌آور است که در قبال

روحانی تربیت میشوند فقط با همان تربیتها مانوس بوده‌اند و فعال و جدی ، که اگر از این محیط بیرون نمی‌رفتند شاید تا آخر عمر هم معتقد و جدی باقی می‌آمدند ، اما این‌ها هنگامیکه به محیطهای باز و آزاد میرسند و با ضد سنت‌ها روبرو میشوند ، ناچار از گذشته خود می‌برند و به نفرت و انزجار پیوند می‌زنند همچنین در روستاها هنگامیکه در همان محیط یک روستائی میماند ، با تعلیمات ملا آشناست و سخت پای بند و معصب و سنتی ، اما همین که به شهر می‌آید و گرفتار تضاد می‌شود در انجام آداب و رسوم گذشته دچار تردید می‌گردند .

چون در برخورد با جامعه‌های باز تحت تاثیر آداب و رسوم نوین قرار گرفته یکبار همه آن آداب و رسوم قبلی را که بدون استدلال و تعقل آموخته بوده از دست خواهد داد .

پس باید توجه داشت که هرکدام از طاعات و عبادات و رسوم مذهبی ما بایستی همراه با شناختی باشد تا بمحض برخورد به افکار نوین متلاشی نشوند و دچار اضطراب ، بی-تصمیمی و نهایتاً بی اعتقادی نشویم .

حضرت علی (ع) میفرماید : المتعبدین غیر علم کحمار الطاحرنه بدور ولایبوح من سکانه . پرستنده بدون دانش مانند خر آسیا است که میچرخد و از جای خود دور نمیشود .

که خود بنیاد پروردگاری و در مکتب مستقیم ربانی ( پس از گذراندن ادوار بسیار سخت و ریاضات مشروع شدید و تحمل محرومیت‌های همه‌جانبه ) بمقامی رسیده‌اند ، با تمام جد و جهد و عشق و محبت و دلسوزی و مهربانی نتوانسته‌اند انسانهای غرق در امیال و شهوات را چنان تربیت کنند که از ظلمت جهل و غفلت نجات یافته و استعداد‌های ظاهری و باطنی خود را برای سیرتکامل روحی در طی دوران زندگی بکارندازند ، و یا حتی پس از نجات از گمراهی در طریق حق ثابت قدم بمانند و اینان علاوه بر اینکه خود میتوانند بهترین معلمین و مربیان بشر بوده و از عهده تربیت انسانهای سلیم‌النفس و پاک نهاد بیایند ، اساساً از جهت دیگری نیز نقش معلم و مربی واقعی را در عمل نیز ایفا مینمایند و آن عبارتست از اینکه اینان (شخصیتهای آسمانی) خود نمونه کامل انسان واقعی تکامل یافته بوده و در مقام تعلیم و تعلم و هدایت و تربیت بشر خود را در قالب یک الگوی صحیح و نمونه تمام عیاری پیش چشم تربیت شوندگان ، حاضر و آماده قرار داده و در مقام تحریک استعداد‌های عالی و کمالات باطنیشان ، مستقیماً و با من غیر مستقیم نقش یک عامل محرک موثر و با نفوذی را بازی میکنند .